



تاریخ و ادبیات ایران

عصر غزنوی

ابوریاری پیرونی

محمد دهقان



نشرنی

سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ - ● عنوان و نام پدیدآور: ابوریحان بیرونی / محمد دهقانی. ● مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۷. ● نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۷. ● مشخصات ظاهری: ۸۷ ص. ● وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا ● فروست: تاریخ و ادبیات ایران. عصر غزنوی؛ ۱. ● شابک: 1-581-964-978 ● موضوع: ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، ۳۶۲-۴۴۰ ق. - سرگذشتنامه؛ منجمان - ایران - سرگذشتنامه. ● رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ د ۹ الف / QB۲۶ رده‌بندی دیویی: ۵۲۰/۹۲ ● شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۷۴۴۰۲

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان



نشرنی

تاریخ و ادبیات ایران

۱

عصر غزنوی

ابوریحان بیرونی

محمد دهقانی

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: اصغر قلی‌زاده

طرح جلد: پرویز بیانی

● چاپ و صحافی: پردیس دانش

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۷، ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۵-۵۸۱-۱

نشانی: تهران، خیابان دکتر قاسمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، شماره: ۸۹۷۸۲۴۶۴

nashreney ● email: info@nashreney.com ● www.nashreney.com

© تمامی حقوق اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.



## مقدمه

در نیمه‌های قرن چهارم سامانیان هنوز بر نواحی وسیعی شامل بخش‌های عمده‌ای از ایران و افغانستان و ترکستان و تاجیکستان امروز فرمان می‌راندند و آل بویه نیز ری و اصفهان و قرمق و کلان‌دشت‌ها و کوهستان‌های غرب ایران و شرق عراق فعلی را زیر سلطه خود داشتند. علاوه بر این دو سلسله، امرای آل عراق هم، که خراجگزار سامانیان محسوب می‌شدند، در خوارزم، یعنی سرزمینی که اینک جزو جمهوری ترکمنستان است، حکومت نسبتاً مستقلی داشتند. آل عراق گویا بازماندهٔ خاندانی موسوم به آفریغ هستند که از اوایل قرن چهارم میلادی (سه قرن پیش از ظهور اسلام) در خوارزم فرمان می‌راندند و نسب خود را به پادشاه افسانه‌ای، کیخسرو کیانی، می‌رساندند. در سال ۹۳ق اختلاف داخلی در خاندان کهنسال آفریغ مجالی بر سر سردار عرب قتیبة بن مسلم فراهم آورد تا خوارزم را فتح کند. از آن پس خوارزم در قلمرو جهان اسلام جای گرفت و عمال عرب بر آن ناحیه مسلط شدند و قدرتی فزون‌تر از خوارزمشاهان یافتند. منازعات و مجادلات میان دو گروه سرانجام موجب شد خوارزم به دو پاره تقسیم شود: بخشی از آن با مرکزیت

کاث در شرق آمودریا پایتخت ملوک خوارزمشاهی شد، اما گرگانج که در ساحل غربی رود واقع بود زیر سیطره اعراب باقی ماند. در قرن دوم خوارزمیان اغلب به اسلام گرویدند و سلسله مسلمان آل عراق بر سراسر آن ناحیه مسلط شد. در اواخر قرن سوم هجری، پس از پیروزی‌های امیر اسماعیل سامانی، خوارزم بخشی از قلمرو دولت سامانی گردید و تا سال ۳۸۵ق در تبعیت آن دولت باقی ماند (هروی، بهار ۱۳۸۷).

بر اساس گزارش ابن اثیر در الکامل، امیر نوح بن منصور (ح. ۳۶۵-۳۸۷ق) ابوالحسن عتبی را به وزارت برگزید و عتبی نیز در سال ۳۷۱ق ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور را، به سبب تمرد، از فرماندهی لشکر خراسان عزل و سید المارزبانی ابوالعباس تاش را جانشین او کرد. ابن سیمجور نخست به سیستان رفت، اما به مرخس آن‌که ابوالعباس از خراسان راهی بخارا شد، ابن سیمجور به آنجا بازگشت. با دیگر سردار شورشی، فائق، همدست شد و بر نیشابور استیلا یافت. سرانجام قرار شد که سپاهسالاری سامانیان از ابن ابوالعباس باشد و در نیشابور حکومت کند و فائق به بلخ برود و هرات در دست ابوعلی بن حسن سیمجور باشد (ابن اثیر ۱۹۶۵، ج ۹، ص ۲۴). در این اثنا، امیر نوح بن منصور عتبی را عزل کرد و عبدالله بن عزیر را به وزارت برگزید. ابن عزیر ابوالعباس را برکنار کرد و ابوالحسن سیمجور را به خراسان بازگرداند. ابوالعباس از فخرالدوله دیلمی یاری خواست. فخرالدوله سپاهی فراوان به نیشابور فرستاد و ابومحمد عبدالله بن عبدالرزاق (فزند ابومنصور عبدالرزاق معروف، گردآورنده شاهنامه ابومنصوری) در این جنگ با ابن سیمجور به آنها پیوست. سرانجام نیشابور به تصرف ابوالعباس درآمد. ابوالحسن نیز به کمک آل بویه دوباره به جنگ ابوالعباس رفت و او را شکست داد و گروه بزرگی از همراهانش را اسیر کرد. ابوالعباس به گرگان گریخت و در سال ۳۷۷ق همان جا درگذشت (همان، ج ۹، صص ۲۷-۲۹). ابوالحسن

سیمجور هم به مرگ ناگهانی درگذشت و پسرش ابوعلی زمام امور خراسان را به دست گرفت و به جنگ با فائق مشغول شد که مدعی حکومت بر خراسان بود. فائق و همراهانش از او شکست خوردند و به مروالروند گریختند. ابوعلی سیمجور، پس از تسلط بر امور خراسان، حاضر نشد مالیات آن ناحیه را به دربار سامانی بفرستد و بغراخان ترک را برانگیخت که به بخارا حمله کند. فائق هم از مروالروند به پایتخت سامانیان هجوم برد و بخارا سرانجام در سال ۳۸۳ق به تصرف بغراخان درآمد. اندکی بعد بغراخان بیمار شد و ترکستان بازگشت. مردم بخارا به یاری ترکان غز بر سپاه او شوریدند و آنها را تاروه ر کرد. بغراخان هم در راه ترکستان درگذشت و امیرنوح دیگر بار بر تخت خارا نشست (همان، ج ۹، ص ۹۸-۱۰۰).

در سال ۳۸۴ق، اتوق ابوعلی سیمجور بر ضد نوح بن منصور به هم پیوستند و امیر سامانی نیز محمود دیر سبکتگین را برای مقابله با آنان به سالاری خراسان گماشت. فائق ابوعلی از برابر محمود گریختند و به گرگان نزد فخرالدوله دیلمی پناهنده شدند. امیر روح نیز هرات را به سبکتگین و نیشابور را به محمود و آنها (همان، ج ۹، صص ۱۰۲-۱۰۳). سال بعد ابوعلی سیمجور به نیشابور لشکر کشید و این بار محمود از برابر وی گریخت و ابوعلی نیشابور را تصرف کرد. سبکتگین به یاری محمود شتانت و ابوعلی و فائق را از خراسان به ماوراءالنهر راند. در آنجا ابوعلی، رفیق پیدا شد و به خوارزم پناه برد و در روستایی به نام هزاراسب فرود آمد. هرگز شب فرار سید، خوارزمشاه، یعنی حاکم شهر کات، ابو عبدالله محمد بن احمد، گروهی از سپاهیان خود را به آن روستا فرستاد و ابوعلی را اسیر کرد. اما مأمون که والی گرگانج یا گرگانیه در بخش غربی رود جیحون بود به کات تاخت و ابوعلی را آزاد کرد و خوارزمشاه را پیش روی او کشت. ابوعلی را هم البته بعداً به بخارا فرستاد. امیرنوح سامانی هم سرانجام او را تحویل

سبکتگین داد و ابوعلی در سال ۳۸۷ق در زندان سبکتگین درگذشت (همان، ج ۹، صص ۱۰۷-۱۰۹).

پس از آن که دولت سامانی به ضعف گرایید و در سال ۳۸۹ق یکبارہ برافتاد، آل عراق هم جای خود را به مأمونیان سپردند که تا سال ۴۰۸ق بالاستقلال بر خوارزم فرمان می‌راندند. سرانجام، محمود غزنوی، پس از طرح نقشه‌ای زیرکانه که شرح آن در تاریخ بیهقی آمده است، توانست مأمونیان را نیز براندازد و سراسر خوارزم را ضمیمه قلمرو خویش کند (زکریا به بیهقی، ۱۳۸۸، صص ۷۱۵-۷۳۰).

ابوریحان تقریباً چهل و پنج سال پیش از این واقعه، در سوم ذی‌حجه ۳۶۲ق/ ۱۹ بهمن ۳۵۲خ<sup>۱</sup> در بخش شرقی خوارزم یا همان کاث به دنیا آمد و ظاهراً بود زانگاه او بیرون از محدوده شهر بود برحسب اصطلاح خوارزمیان آن روزگار. بعدها به «بیرونی» شهرت یافت (همایی، ۱۳۵۲، ص ۲۷). چنان‌که اشاره شد، سرانجام در آن هنگام زیر فرمان پادشاهان آل عراق بود و ثبات سیاسی و اجتماعی مناسبی داشت. می‌شود حدس زد ابوریحان نیز در سایه این ثبات و لابد با اتنا به توازن و مکنث خانوادگی‌اش کودکی و نوجوانی خود را در آرامش و فراغ بال می‌گذرانده و عمده اوقاتش را سرگرم یادگیری و کسب دانش بوده است. به گفته «موسس»<sup>۲</sup> «از دوران جوانی و بنا به طبیعت خویش و به مقتضای سن [...] بیش از آنکه با دانش‌اندوزی اشتیاق» داشت، چنان‌که از باب مثال دانه‌ها و میوه‌ها و گیاهان و کوناکان را جمع می‌کرد و به نزد مردی یونانی که در خوارزم اقامت داشت می‌برد تا نام به نانی آنها را

۱. تاریخ دقیق ولادت و وفات ابوریحان را دانشمندی تبریزی به نام ابواسحاق ابراهیم بن محمد، معروف به غضنفر، در رساله‌ای با عنوان المشاطة لرسالة الفهرست ثبت کرده است. مؤلف، که از علاقه‌مندان ابوریحان بوده، این رساله را در قرن هفتم هجری درباره فهرستی نوشته است که ابوریحان از آثار خود تهیه کرده بود (محقق، ۱۳۶۵، ص ۳۰).

از وی می‌پرسید و یادداشت می‌کرد (بیرونی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰). جوان کنجکاو درس خوانده و با استعدادی مانند او در ناحیه کوچکی چون خوارزم البته معلوم است تا چه حد می‌توانسته توجه زمامداران آن دیار را به خود جلب کند و از عنایت و پشتیبانی آنها برخوردار شود. یکی از پشتیبانان مهم او ابونصر منصور بن علی بن عراق، از اعضای نامدار خوارزمشاهان آل عراق، بود که خود دانشمند و ریاضیدان بزرگی محسوب می‌شد. ابوریحان در یکی از اسعاش، ضمن ستایش آل عراق، از منصور به صراحت یاد کرده و خود را پسر رده‌وی دانسته است.<sup>۱</sup> یکی دیگر از امیرزادگان دانشمند آل عراق ابوسعید آمد بن محمد بن عراق، پسر عموی همان ابونصر، بود. فرزند ابوسعید، یس بن ابوسعید، پسر محمد بن احمد بن محمد بن عراق، آخرین پادشاه سلسله آل عراق به ابوریحان او را «شهید» نامیده است در سال ۳۸۵ ق به دست مأمون بن محمد رالی جرجانی خوارزم، مغلوب و کشته شد و با مرگ او خاندان فرهیخته آل عراق نیز ناپدید گشت (همایی، ۱۳۵۲، ص ۳۳).

پس از انقراض آل عراق، ابوریحان هم در خوارزم نماند و نخست به ری رفت و با برخی دانشمندان آن دیار مانند ابومحمد حامد بن خضر خجندی و ابوالحسن کیاکوشیار بن لبان گیلانی آشنا شد. سپس به گرگان رفت و به خدمت امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (ح. ۳۸۰-۴۰۳ ق) درآمد و کتاب مشهور خود الآثار الباقیه را در سال ۳۹۱ ق به نام او نگاشت (همان، صص ۳۴-۳۵). به گفته یاقوت، شمس‌المعالی می‌خواست ابوریحان را به وزارت بردارد و همه امور مملکتش را به وی محول کند، اما پیران پدیدرفت (یاقوت، ۱۹۹۳، ج ۵، ص ۲۳۳۲) و اندکی بعد به خوارزم بازگشت. از سخنان

۱. فال عراق قد غذونی بدرهم و منصور منهم قد تولی غراسیا (آل عراق مرا به شیر خود پروردند و از ایشان منصور مرا در نونهالی سرپرستی کرد). بنگرید به یاقوت، ۱۹۹۳، ج ۵، ص ۲۳۳۴.



خود ابوریحان در قانون مسعودی معلوم می‌شود او در اوایل سال ۳۹۴ق از گرگان به خوارزم بازگشته، چنان‌که در شب چهارشنبه چهارده رمضان ۳۹۴ق/ ۲۰ تیر ۳۸۳خ در گرگانیه خوارزم بوده و کسوفی را در آنجا رصد کرده است (بیرونی، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۱۸۹). خوارزم در آن زمان ظاهراً بار دیگر از ثبات و آرامش کافی برخوردار شده بود و آل مأمون توانسته بودند بر اوضاع آن دیار مسلط شوند و حکومتی یکپارچه و نسبتاً مستقل پدید آورند. مسلماً به همین دلیل و شاید اصلاً به دعوت آل مأمون بود که خوارزمی در سال ۳۹۴ق به موطن خود بازگشت و در حلقه وابستگان و مشاوران حکومت جایگاه عالی یافت. در آن زمان پادشاه خوارزم ابوالحسن علی بن مأمون بود که خود به سلطان محمود غزنوی را به زنی گرفته و از این طریق توانسته بود قدرت خود را تثبیت کند (حرفادقانی، ۲۵۳۷، ص ۳۷۴). او ضمناً فرمانروایی دانش دوست بود و می‌نوشتد و دانشمندان اطراف را به دربار خود فراخواند و به خدمت باو می‌برد. معلوم است که در چنان اوضاعی دانشمند جوان و پرتکاپویی چون ابوریحان از مناسبتی برخوردار بوده و تا چه حد می‌توانسته است خود را به کانون قدرت در دربار خوارزم نزدیک کند. به گفته نظامی عروضی، دربار خوارزم در آن زمان رهگذار باوای دانشمندان بزرگی چون ابونصر عراق، ابوالخیر خمار، ابوعلی سینا، ابراهیم مسیحی بود و ابوریحان نیز از زمره آنان به شمار می‌رفت (نظامی عروضی، ۱۳۳۱، ص ۱۱۶). ابراهیم عیسی بن یحیی جرجانی (م. حدود ۱۰۳۰ق)، فیلسوف و پزشک بزرگ مسیحی، در زمان ابوالعباس مأمون بن مأمون، در دربار خوارزم پیوسته بود (همایی، ۱۳۵۲، ص ۳۲). بیرونی هم، به گزارش ابوالفضل بیهقی، در تمام دوران حکومت ابوالعباس که هفت سال به طول انجامید از مشاوران نزدیک او بود (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۷۱۵). ابوالعباس در سال ۳۹۹ق به جای برادر خود بر مسند خوارزمشاهی نشست و با همسر وی همان

خواهر محمود ازدواج و رشته دوستی و اتحاد خود را با دربار قدرتمند غزنوی تحکیم کرد (جرفادقانی، ۱۳۵۷، ص ۳۷۴). به گفته بیرونی، ابوالعباس مأمون فرمانروایی خردمند بود که زبان از «دشنام و فحش و خرافات» بسته نگه می داشت و «میان او و امیر محمود دوستی محکم» برقرار بود. دانشمندان زمان هم در نزد او از حرمت بسیاری برخوردار بودند، چنانکه ادیب و نویسنده مشهور عرب زبان، ابومنصور ثعالبی، مدتی ندیم وی بود. ابوریحان به خصوص چنان مکانتی نزد او داشت که روزی ابوالعباس خور به حجره محل خدمت وی آمد و خواست به احترام او از اسب فرود آید. ابوریحان «زه ن بوس کرد» و او را سوگند داد تا فرود نیاید. خوارزمشاه در پاسخ این بیت احوال:

العالم من اهل العربیات      یأتیه کل الوری و لایاتی<sup>۱</sup>

سپس به همان زبان عربی که داهراً زبان رسمی دربار او بود، جمله ای بر آن افزود که معنی اش این می شود: «اگر آداب و رسوم این جهانی نبود، هرگز تو را نزد خود نمی خواندم، زیرا دانش برتر است و چیزی و کسی برتر از آن نیست» (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۷۱۷).<sup>۲</sup>

به هر تقدیر از شرح مختصری که بیهقی در باب احوال ابوریحان در خوارزم آورده است معلوم می شود وی در سال های آخر حکومت آل مأمون از نزدیک ترین وزرا و رایزنان آن خاندان بوده و ایشان را در برابر حکومت تمامیت خواه محمود یاری می داده است. چنانکه وقتی وزیر - مأمون محمود، خواجه احمد حسن، در نهان و ظاهراً از سر خیرخواهی به ابوالعباس توصیه کرد در خوارزم به نام سلطان خطبه بخواند، ابوریحان که از عواقب این کار

۱. یعنی: دانش از ارجمندترین قلمروها (فرمانروایی ها) است. مردمان همه به نزد او می آیند و او به نزد کسی نمی رود!

۲. لولا الرسوم الدنیویة لما استدعیتک فالعلم یعلو و لایعلی.

بیمناک بود به خوارزمشاه اشارت کرد توصیه وزیر را ناشنیده بگیرد و اصلاً به روی خود نیاورد. ابوالعباس نشنید و فرمان داد در برخی شهرهای خوارزم به نام محمود خطبه بخوانند. همین فرمان نسنجیده موجب شد شماری از سران سپاه خوارزم بر او بشورند و وی را در نیمه شوال ۴۰۷ ق/ ۲۱/ اسفند ۳۹۶ خ به قتل رسانند و برادرزاده کم سن و سال او را به جایش بنشانند. سلطان محمود نیز به خون خواهی خوارزمشاه که داماد وی بود به خوارزم لشکر کشید و آل مأمون را یکسره برانداخت و مملکت ایشان را ضمیمه قلمرو خود کرد. محمود، پس از تصرف خوارزم، عده‌ای از دانشمندان آن دیار را ظاهراً به جرم بدعت و تشکیف و درحقیقت به سبب همکاری با خوارزمشاهان آل مأمون به کام مرگ فرستاد. به گفته یاقوت حموی، از جمله دانشمندانی که در آن ماجرا کشته شدند یکی ابونصر عراق<sup>۱</sup> و دیگری عبدالصمد بن اول بن

۱. خیر اعدام ابونصر را شیخ (۱۰۷۱) نقل کرده است. او در طبقات الشافعیه، ذیل شرح حال صاحب الکافی فی السنه، شرح نسبتاً مفصلی هم درباره خوارزم و ابونصر عراق آورده است. به نوشته شبکی، صاحب الکافی، سنی محمود بن محمد بن العباس بن ارسلان، معروف به مظهدالدین الخوارزمی (۴۰۵-۵۶۰ ق) کتابی به نام تاریخ خوارزم داشته که شبکی اطلاعات خود را از آن نقل کرده است. شبکی، به نقل از تاریخ خوارزم، آورده است که خوارزم در اواخر قرن چهارم هجری شهرت بسیار بزرگ و آباد و دارای ۱۲۰۰۰ خیابان و ۱۲۰۰۰ مسجد و ۱۲۰۰ حمام بوده است. خصوصاً بنو سنی بن عراق نیز ساکن روستایی بر دروازه خوارزم بوده و کاخ بلندی در آنجا داشته و چنان توانگر و سخی بوده است که باری از نهصد عصار و روغن گیر که برای خرید کنبج خوارزم در دستامای خوارزم بودند پذیرایی کرد و خود همه کنبجی را که نیاز داشتند به آنها فروخت و آنان را از رفتن به سایر نواحی بی نیاز کرد. سلطان محمود نیز هنگام فتح خوارزم در املاک همین ابونصر عراق فرود آمد و او به تنهایی و بی آنکه محتاج کمک گرفتن از دیگران باشد از سلطان و لشکرش پذیرایی کرد. اما محمود در عوض او را به بی دینی متهم کرد، زیرا در ملک او هیچ مسجدی ندید. سپس وی را همراه دیگرانی که متهم به سوء اعتقاد بودند در سال ۴۰۸ ق در

عبدالصمد، هر دو از استادان ابوریحان، بودند و چیزی نمانده بود که ابوریحان نیز مانند ایشان به تهمت قرمطی‌گری گرفتار و کشته شود. لیکن چون به محمود گفتند ابوریحان مردی دانشمند و ستاره‌شناس است، سلطان به این امید که دانش او روزی به کارش آید از کشتنش صرف نظر کرد و او را با خود به غزنه برد (یاقوت، ۱۹۹۳، ج ۵، ص ۲۳۳۴). به این ترتیب، بیرونی از آغاز سال ۴۰۸ ق / تابستان ۳۹۷ خ عملاً به خدمت دربار محمود درآمد و ساکن زینب شد.

از خونگی رفتار محمود با ابوریحان اطلاع روشنی در دست نیست. زاخائو برای آن که ثابت کند بیرونی چندان وضع مناسبی در دربار محمود نداشته است به این حجه استناد می‌کند که «علما از فایده پول به نیکی آگاه‌اند، اما تو نگران از سیلت علم بی‌خبرند» (زاخائو، ۱۹۱۰، ص xv). به نظر زاخائو اینها سخنان استغندی نیست که در پرتو حمایت شاه آرمیده است. چون ابوریحان در مقایسه ما لهند اشاره می‌کند که «در امور خود از اختیار کامل برخوردار» نبوده و «سردار شده است که در کارهای خویش دستی‌گشاده و بی‌قید و بند داشته یا از قدرت شافی در رتق و فتق امور برخوردار» بوده باشد (بیرونی، ۱۹۸۳، ص ۱۱)، زاخائو نتیجه می‌گیرد که بیرونی در غزنین شدیداً تحت نظر بوده و چندان اختیاری از خود نداشته است (زاخائو، ۱۹۱۰، ص xv). اما داستانی که خود بیرونی در «جم‌هر آورده

---

جرجانیه به دار آویخت (سبکی، ۱۹۷۰، ج ۷، صص ۲۹۰-۲۹۱). این سخنان و اعداد و ارقامی که سبکی نقل می‌کند آشکارا اغراق‌آمیز است و شاید داستان به‌دار آویختن ابونصر به فرمان محمود نیز، آن هم به بهانه این که در ملک او مسجدی ندیده است، از همین سنخ باشد، زیرا نه در آثار خود ابوریحان نشانی از آن می‌بینیم و نه در شرحی که ابوالفضل بیهقی از قول ابوریحان در تاریخ خود آورده است. هیچ منبع دیگری هم سخنان سبکی را در مورد خوارزم و ابونصر تأیید نمی‌کند.

است نشان می‌دهد که او اولاً با خود سلطان در ارتباط مستقیم بوده و ثانیاً می‌توانسته است با لحنی صریح و حتا گستاخانه با او سخن گوید. خلاصه داستان از این قرار است که در همان زمان فتح خوارزم (۴۰۸ق) منجمان پیشگویی کردند که محمود چند ده سال دیگر خواهد زیست. سلطان که مال و خزاین فراوان اندوخته بود از روی غرور لاف زد که اگر آن اموال را تا پایان عمر هم خرج کند باز چیزی از آن کم نمی‌شود. ابوریحان از در حق‌گزاری و نصیحت پاسخی گستاخانه به سلطان داد که نشان‌دهنده میزان ارجمندی و مکاتبت او در نزد محمود است. محمود البته از سخن وی رنجید و گرچه از این بیت پیوسته گله مند بود، ظاهراً تغییری در رابطه خود با بیرونی پدید نیاورد. برت است داستان را از زبان خود بیرونی بشنویم:

به یاد می‌آورم امیر صلی‌المین الدوله محمود - رحمه الله - سخت حریص بود، چنان‌که سوز از شکار که بدان آهنگ کرده و بر آن ظفر یافته بود فارغ نشده بود که چشم بر شکار دگری می‌دوخت تا بدان هجوم ببرد و به جنگش آورد. در همان سال که در تصرف خوارزم فارغ شد بیابان‌ها را برای یافتن شکاری تازه به هم می‌پیوست. رزی سخن به حکم منجمان در باب او کشید که گفته بودند چند ده سال بجزر عمر او باقی است. به دنبال این سخن فرمود: «قلعه‌های من پر است از اموالی که اگر آنها را در طول این سال‌ها خرج کنم باز تمامی ندارد، هرچند در این راه اسیر کنم». من از روی مستی پاسخی دادم که به موجب آن پیوسته از من گله می‌کرد و روی ترش می‌نمود. گفتم: «پروردگارت را سپاس بگزار و سرمایه خود را که همانا دولت و اقبال است به او بسپار، چه این اندوخته‌ها جز به یاری آنها گرد نیامده است. اگر این دو زوال پذیرند، با تمام اندوخته‌هایت نمی‌توانی از عهده خرج یک روز برآیی. پس دست از تبذیر بازدار!» (بیرونی، ۱۳۷۴، صص ۹۷-۹۸).